

تأمین اجتماعی در ایران باستان

دکتر ایرج وامقی

متأسفانه اطلاع ما ایرانیان از تاریخ پرفراز و نشیب سرزمین و نیاکانمان، به‌ویژه پیش از آمدن اسلام بسیار اندک و ناچیز است. پیش از آن‌که شرق‌شناسان غربی دست به نگارش تاریخ ایران بزنند و از طریق ترجمه، اطلاعات آنان به ما منتقل گردد، شاهنامه فردوسی تنها منبع آگاهی ما از سرگذشت تاریخی ملت ایران به‌شمار می‌رفت و از آنجا که این کتاب عزیز و معتبر، هنوز به‌دست فضلای شاهنامه‌شناسان محترم فرنگی و سپس ایرانی نیفتاده بود، در واقع یک تاریخ ملی تلقی می‌شد و در بسیاری از خانه‌ها جای داشت و مردم به خواندن آن رغبتی داشتند. جعبه‌های جادویی رادیو و تلویزیون نیز وجود نداشت که اوقات شریف مردم را به خود مشغول دارد، چه در خانه‌ها و چه در جمع‌هایی نظیر قهوه‌خانه‌ها، قصه‌گویان حرفه‌ای، به شیوه‌هایی بسیار دلپذیر و دلنشین، داستانهای پهلوانی شاهنامه را برای علاقه‌مندان بازگو می‌کردند؛ چنان‌که در میان همه اقوام ایرانی، کرد و لر و بختیاری و گیلک و مازندرانی و غیره و غیره، کسی نبود که رستم را نشناسد، سهراب و اسفندیار و سیاوش و حتی سودابه و افراسیاب را نشناسد. نبرد کوتاه ولی پرهیجان رستم را با اشکبوس نداند و نداند که دیو سفید کیست و رستم چگونه از دست اکوان دیو رهایی یافت. من که کودکی‌ام در یک قصبه چهار پنج‌هزار نفری نزدیک کرمانشاه سپری شده است، درست به‌یاد دارم که اکثر این نامها، در ذهن کودکانم، هر یک برای خود جایی داشتند. من می‌دانستم و یقین داشتم که هرگز پهلوانی چون رستم در جهان دیده نشده است. به‌یاد دارم وقتی در میان کودکان همسالم صحبت از یک کار بسیار سخت و سنگین می‌شد، یکی می‌گفت مگر ما رستم هستیم! رستم سرآمد همه پهلوانان بود و هنوز در ذهن من این تصویر از میان نرفته است. این را گفتم برای بیان یک خاطره ساده ولی بسیار بسیار تلخ. ده- دوازده سال پیش از این،

گذارم به کرمانشاه افتاد، روزی در صندلی جلو تاکسی، در کنار جوانی که با راننده دوستانه صحبت می‌کرد نشسته بودم، صحبت‌شان همه دربارهٔ ورزش بود. گاه من هم وارد صحبت می‌شدم. اظهار خوشحالی کردم از اینکه می‌دیدم جوانهای شهر "پهلوانان" بار دیگر چنین رو به ورزش کرده‌اند، اما آن جوان کنار دستی، چنان آب سردی بر گرمای خوشحالی من ریخت که سرمایش را هنوز حس می‌کنم. او، با آن لهجهای که همیشه برای من شیرین است گفت ای آقا! خدا شاهد است اگر هرکول هم به کرمانشاه بیاید، سر یک هفته معتاد می‌شود. خوب نگفته پیداست که شیوع اعتیاد در شهرها و به‌ویژه شهرهای نزدیک مرزها، به سبب نفوذ قاچاقچیان این مواد امری است واضح (و به‌ویژه در جریان هشت سال جنگ ایران و عراق، در این بخش غربی خاک وطن‌مان) و پر واضح‌تر اینکه معلوم است در سخن آن جوان دلسوخته کرمانشاهی کمی مبالغه وجود داشت. اما، ای وای! اگر در زمان کودکی ما کسی چنین حرفی می‌زد حتماً به جای «هرکول» می‌گفت «رستم». آخر، چه شد که هرکول یونانی، در ذهن جوانان ما جای رستم، پهلوان نجیب و سرافراز و آزاده ایرانی را گرفته؟ راستی چه اتفاقی افتاده است؟ شگفتا! بچه‌های ما اسطوره‌های یونانی را می‌شناسند و افتخارات خودشان را نه! ای دادوبیداد! کجا شدند آن مردانی که شبها دور هم جمع می‌شدند و شاهنامه کُردی می‌خواندند و از جانفشانیهای دلاوران و پهلوانان ایران زمین در پاسداری از سرزمین گرامی با جان برابرشان غرق شادی می‌شدند؟ چه افتاد ای سپهر لاجوردی؟ آن وقتها هنوز در قصبه کوچک ما کسانی بودند که نام‌شان رستم بود؛ اما حالا، چهل و دو سال است که معلّم و یک نام رستم در میان شاگردانم ندیده‌ام. باور کردنی است؟ مردم ما تا این حد از اصل خود دور شده‌اند؟ و روزگار وصل را نمی‌جویند؟^۱

از زمانی که اعتمادالسلطنه تاریخ اشکانیان را نوشت تا به امروز، تنها یک کتاب جامع و پر ارزش به دست یک ایرانی، در تاریخ ایران نوشته شده است و تقریباً دیگر هیچ. و آن ایران باستان شادروان مشیرالدوله پیرنیا است و دیگر، هر چه هست تراوشات خامه بیگانگان است و مترجمان گرامی ما هم، که بیشتر استادان دانشگاه و در همان رشته بوده‌اند از شدت امانت‌داری، اگر در نوشته‌های آنان دروغهای شاخدار هم دیده‌اند، غمض عین فرموده‌اند و حتی در حاشیه تذکری نداده‌اند، البته، این حرف به این معنی نیست که خدمات آن بیگانگان را درباره تاریخ خودمان ندیده بگیریم خودمان می‌دانیم که اگر آنها این کتابها را نوشته بودند، ما هنوز چیزی برای عرضه کردن نداشتیم.

۱. چند وقت پیش، در مسابقه کشتی جوانان جهان در تهران، یک کشتی‌گیر جمهوری آذربایجان (آران اصلی) نامش رستم بود. فکر کردم جفدر تفاوت است بین دولت آقای علی‌اوف با مردمی که او بر آنها حکومت می‌کند. دولت این کشور اسم خبرگزاری رسمی‌اش را می‌گذارد «توران» (یعنی دهن کجی به ایران) و مردم اسم پسران‌شان را می‌گذارند رستم و پاسخ آن دهن کجی را می‌دهند. مردم آران هنوز یادشان نرفته که ایرانی‌اند و رستم به آنها تعلق دارد. جالب اینکه کشتی‌گیر دیگری هم که گویا از ازبکستان بود، رستم نام داشت.

کتاب پیرنیا، یک جای خالی را می‌تواند و می‌توانست پر کند به شرط آنکه، پس از هفتاد و اندی سال، کم و کاستیهای آن به‌وسیله محققان و دانش‌پژوهان دیگر ایرانی پر می‌شد، و دروغا که نشد!

اما، این کتاب مستطاب بر مبنای چه اسنادی تنظیم شده است؟ راستش این است که مثلاً، درباره هخامنشیان جز کتیبه‌های پادشاهان آن سلسله، به زبان فارسی باستان و خط میخی (که این راهم دیگران کشف کردند!) هیچ نداریم. در میان این کتیبه‌ها البته چند کتیبه اعتبار ویژه‌ای دارند که سرآمد همه آنها سنگنبشته معروف بیستون (بَغِستان) است.

اما، دیگر منابع این کتاب از دیگران است و مخصوصاً از یونانیان، ولی آن بزرگوار نوشته‌های یونانیان و - بعدها رومیان را سبک سنگین نکرده، بلکه تا آنجا که توانسته است گرد آورَد، یک‌جا در اختیار خواننده گذاشته با حق قضاوت که بخوانند و داوری کنند، چرا که این روایتها، ضد و نقیض فراوان دارد؛ گاهی از خلال نوشته‌ها، دشمنیهای قومی سر می‌کشد؛ گاهی از کاه کوه ساختن و از کوه کاه درست‌کردن دیده می‌شود. خوب معلوم است اینها را که دوست ننوشته، و چه خوب که دوست ننوشته، که شک و تردید ما بیشتر می‌شد، چرا که «گر هنری داری و هفتاد عیب / دوست نبیند مگر آن یک هنر».

اما این را دیگر باید از خوشبختیهای تاریخ ایران به حساب آورد و از تصادفات نیک روزگار که کلنگ باستان‌شناسان به‌ناگهان اسنادی را از زیر آوارهای قرن‌ها و هزاره‌ها به‌درآورد که هیچ شک و تردیدی در اصالت آنها نیست و آن‌را در اختیار پژوهندگان تشنه این مطالب قرار داد. در تاریخ‌کاوشهای باستانی - به نظر این بنده - هرگز اسناد و اشیایی تا این اندازه با ارزش و اهمیت یافت نشده است.

این اسناد، نه مدح‌اند و نه ذم، نه تملق‌اند و نه بقول آن آقا، دروغ «دَوَن»! اینها یک مجموعه از اسناد مالی بایگانی شده دولتی هستند. اینها سند خرج‌اند. دستور پرداخت دستمزد کارگر و ... که از سی‌هزار (درست خوانده‌اید) از سی‌هزار متجاوزند. اگر روزی همه این سی‌هزار سند خوانده شود، من بر این باورم، که ممکن است، تاریخ این بخش از جهان را به کلی دگرگون کند (خیلی چیزها را تا همین حالا عوض کرده است)^۱ و بسیاری از ثوریه‌ها را به کلی از حیز انتفاع بیندازد. امروز خوشبختانه نه استالین وجود دارد و نه استالینیسیم، که امثال دیاکونوف‌ها و داندامایف‌ها را برای ابراز نظریات تحریف شده، به خدمت بگیرد و برای تاریخ ایران یک دوره «کامل و بی‌نقص» برده‌داری خلق کند.

اینها فقط سَدَنَد، به طور محض، نه چیز دیگر، کاملاً قابل اعتماد. هرگز کسی از روی آنها نسخه‌ای تهیه نکرده و به اصطلاح مصححان محترم کتابهای کهن، اصلاً نسخه بدل ندارند. جعلی هم در آنها صورت

۱. نگاه کنید به مقاله نگارنده با عنوان «کار و کارگر در ایران باستان» در مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره‌های ۱۰۵ و ۱۰۶.

نگرفته، هیچ سلیقه‌ای متن آنها را تغییر نداده، بنابراین قابلیت این را دارند که مبنای اصلی شناخت ایران و ایرانی و به‌ویژه، ساختار دستگاه اداری بی‌نظیر و دقیق و حتی علمی ایران هخامنشی شناخته شوند. باید گفت که این سازمان و تشکیلات فوق‌العاده که در بسیاری از نقاط در جهان امروز هم می‌تواند تازگی داشته باشد، معلول و محصول شرایط جغرافیایی و اقلیمی و تاریخی سرزمین و قوم آریایی ایرانی است. دولتی که ایرانیان در این بخش از جهان به‌وجود آوردند، به دلایلی که در این مختصر نمی‌گنجد، بدون چنین دستگاهی هرگز نمی‌توانست به حیات تاریخی خود ادامه دهد. بنابراین پیدایش چنین سازمانی یک ضرورت تاریخی به حساب می‌آید. اگر در مدت بیش از دو قرن حکومت جهانی هخامنشیان آرامشی نسبی - به نسبت پیش از آنها و پس از آنها - بر جهان باستان حکمفرما می‌شود و تقریباً دیگر مردمان کشوری نظیر ایلام توسط دولت آشور قتل عام نمی‌شوند و شهرهایی از بیخ و بن برافکنده نمی‌شود، باید به دنبال علل و عوامل آن گشت و اگر ایرانیان فاتح به اقوام مغلوب و خدایان و عقاید آنان، بی‌احترامی روا نمی‌دارند و برای مثال بابل یا مصر را ویران نمی‌کنند و به آتش نمی‌کشند و مردم آن سرزمینها را به اسارت و بردگی نمی‌برند، بلکه به‌عکس، به آبادانی هرچه بیشتر سرزمینهای مفتوح می‌پردازند، قاعدتاً سبب آن است که در آنها قصد ماندن دارند نه رفتن، ساده‌انگاری است که آن را یک‌سره به خصوصیات نژادی و قومی آریاییان نسبت دهیم. توانیها هم در روزگاران باستان و آلمانها هم در تاریخ معاصر آریایی نژاد (یا هند و اروپایی) بوده‌اند. محقق باید بتواند علتها و شرایط تاریخی این حرکتها را کشف کند. ایرانیان آبادگر بوده‌اند نه ویران‌کننده، در جهانگیری کورش هیچ شهری قتل عام و به آتش کشیده نشده است. اما در فتوحات اسکندر به‌کرات چنین اتفاقیافتاده است. تعداد فراوانی شهرهای آباد از میان رفته و به کلی نابود شده. ایرانیان هر جا را که گرفته‌اند با مردم آن به خوبی و خوشی رفتار کرده‌اند. صدها شاهد و گواه، از خودی و بیگانه، برای اثبات این مطلب وجود دارد. ویرانیهای گذشته را هم آباد می‌کردند، راه می‌ساختند و به رونق بازرگانی (که اساسی‌ترین مایه زندگی مردم این سرزمین بود) می‌کوشیدند. چاپارخانه درست می‌کردند، برای ایجاد ارتباطات سریع و امن سازمان «پست» ایجاد می‌کردند و در عین حال با تمام نیرو در امنیت راههای ارتباطی سعی داشتند. هیچ نوع سند و مدرکی به طور مطلق وجود ندارد که نشان دهد در ایران نظام برده‌داری اقتصادی وجود داشته و کوشش کسانی چون دیاکونوف و داندامایف، با وجود این همه سند و مدرک، جز کوپیدن آب در هاون نیست.^۱ اما گمان نرود که نفی برده‌داری در ایران (با وجود یک استبداد مطلق) به معنای تفاخر نژادی است یا گریز از ننگ و عارا

۱. نگاه کنید به: دکتر محمدعلی خنجی، نقدی بر تاریخ ماد و دیاکونوف، طهوری، ۱۳۵۸؛ و نیز مقاله نگارنده در مجله اطلاعات

مگر مردم یونان امروز، که قطعاً از برده کردن انسان نفرت دارند، احساس سرافکنندگی می‌کنند که حتی فیلسوف بزرگ و آزاده آنها، افلاطون نیز، بردگی را تجویز می‌کند یا دست‌کم آن‌را می‌پذیرد و علیه آن هیچ سخنی نمی‌گوید؟ نه، این مسئله هیچ ربطی به این نوع اندیشه‌های نژادپرستانه ندارد. تاریخ علم است و علم با تعصب هیچ میانه ندارد. جامعه ایرانی، در طلوع تاریخ خود، به احتمال از دوران مادها، و به طور قطع در روزگار هخامنشیان، برای زندگی آسوده و آرام بر روی این پلی که جهان شرق و غرب (آسیا و اروپا) را به یکدیگر وصل می‌کند و از هر دو طرف می‌تواند تحت فشار باشد- و در طول تاریخ خود نیز چنین بوده- نیازمند چنین سازماندهی اداری کارآمدی بود که البته تا آن هنگام در جهان سابقه‌ای نداشت. دولتهای پیش از ایرانیان، مانند آشوریان، ایلامیان، بابلیان و غیره، نه چنین موقعیت جغرافیایی خطیری داشتند و نه وضع جغرافیای طبیعی آنان چنین ضرورتی را ایجاب می‌کرد. آنها بر روی پل قرار نداشتند و از سوی دیگر، سرزمینهایشان از حیث محصولات کشاورزی بسیار غنی بود. زمین فراوان و حاصل‌خیز و آبهای جاری همیشگی رودخانه‌های بزرگ دجله و فرات و کارون و... زندگی آنها را کاملاً تأمین می‌کرد و دولتهای آنان، در جوار یکدیگر تنها، به غارت و چپاول اندوخته‌های یکدیگر می‌اندیشیدند و نه چیز دیگر و می‌بینم که حاصل جنگهای طولانی آنان، فقط غارت است و کشتن و سوختن و درهم شکستن بی‌رحمانه هر نوع مقاومتی. کتیبه آشور بانیپال- یافت شده در خرابه‌های شوش- شاهد صادقی است بر این گفته و مشتق است به نمونه از خروارها. برخی از شهرهایی که آشوریان، در ایلام، از صفحه زمین محو کرده‌اند، باستان‌شناسان تاکنون، حتی ویرانه‌های آنها را نیافته‌اند.

اما ایرانیان چنین نکردند و نمی‌توانستند بکنند. آنها می‌بایست پایه‌های پل زندگی‌شان را هر چه مستحکم‌تر کنند. آن وضع خاص جغرافیایی که بیان کردیم، حاصل‌اش ایجاد یک دولت جهانی بود بر روی این پل که تا سه قاره کشیده می‌شد و تمام بازرگانی زمینی و دریایی (باکندن کانال سوئز) شرق و غرب را در اختیار گرفت و روز به روز بر ثروت و شوکت‌اش افزوده شد. بنابراین چنین دولتی نمی‌توانست ویران‌کننده باشد. چون همه جا به او تعلق داشت. رقیبی نبود و هم‌وردی نداشت که بتواند بر او بتازد. من بر این باورم که ایران برای نخستین بار، جهان را با نوعی «استعمار»، به معنای واقعی، نه سیاسی (امروزی) کلمه آشنا کرد.

باری این گِل‌نوشته‌ها، مجموعه‌ای است از اسناد مالی بازمانده از آن روزگاران و از آن نظام اداری حیرت‌انگیز و بسیار گسترده که تاکنون نظیرش در جهان باستان‌شناسی یافت نشده است. این گِل‌نوشته‌ها با ما سخن می‌گویند و گوشه‌هایی از تاریخ پرشکوه و افتخار ملت ما را به جهانیان می‌شناسانند. گرچه تاکنون بیش از یک دهم آنها خوانده و منتشر نشده است.

چگونگی کشف الواح

در سال ۱۳۱۲، هنگام خاکبرداری از تخت جمشید، در گوشه شمال غربی صفه، اطاقی پیدا شد که در آن تیغه شده بود. گویا در همان روزگاران- در این اطاق تعداد فراوانی الواح گلی کشف شد. که بر روی آنها- و در تمام اطراف هر یک- نوشته‌هایی به خط میخی دیده می‌شد و پس از مطالعات اولیه معلوم شد خط و زبان آنها ایلامی است. در آن زمان، تنها مرکز ایلام‌شناسی در جهان، دانشگاه شیکاگو متخصصان برجسته آن یکی پروفیسور برستد^۱ بود که متأسفانه در همان اوان در گذشته بود و دیگری پروفیسور "کامرون". لازم به تذکر است که اساساً حفاریات تخت جمشید، طبق قراردادی به مؤسسه شرقی همین دانشگاه واگذار شده بود. چندی بعد در محلی که امروز به‌طور قطع محل خزانه و حسابداری تخت جمشید تشخیص داده شده است، تعداد ۷۵ لوح دیگر به دست آمد. دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۱۴ با توافقی که با دولت ایران به عمل آمد، این الواح را در صندوقهایی به وسیله کشتی به آمریکا فرستادند و در آنجا مورد مطالعه و بررسی دانشمندان قرار گرفت و اکنون که این سطور نوشته می‌شود در زمینه ترجمه این الواح دو کتاب موجود است که نخستین آنها، ثمره زحمات و کوششهای شادروان پروفیسور کامرون بر روی الواح خزانه تخت جمشید^۲ (P.T.T.) و دیگری حاصل مطالعات و بررسیهای عمیق و همه جانبه پروفیسور هالوک است بر روی الواح باروی تخت جمشید^۳ (P.F.T.). مشخصات هر دو کتاب را برای استفاده علاقه‌مندان می‌آوریم:

در کتاب دکتر کامرون "الواح خزانه تخت جمشید"، جمعاً ۸۵ لوح، ترجمه و به چاپ رسیده است، به همراه مقدمه‌ای در ۸۲ صفحه، که طی آن در ده بخش به تمام مسائل و جنبه‌های مربوط به الواح پرداخته و در پایان نشانه‌های الفبای ایلامی نیز آورده است. در اینجا نمی‌توان و ضروری نیست به این مقدمه مفصل و پر ارزش بپردازیم. به‌ویژه آن که در بسیاری موارد، موضوع کاملاً تخصصی است و ممکن است به کار خوانندگان محترم نیاید. ولی برای اینکه تصویری از کار طاقت فرسای این دانشمند به دست آید نمونه کاری را که او بر روی یک لوح انجام داده است شرح می‌دهیم:

۱. نخست متن ایلامی، سطر به سطر مطابق آنچه در لوح آمده حرف‌نویسی^۴ شده است؛
۲. برابر هر سطر ترجمه دقیق تحت‌اللفظ لوح، آمده و اضافات و توضیحات مترجم برای درست و کامل کردن جمله در میان دو کمانک آورده شده است؛
۳. سپس، ترجمه‌ای است آزاد از متن ایلامی؛

1. James Henry Breasted

2. George. G. Cameron, *Perspolis Treasury Tablets*, 1948.

3. Richard. T. Hallock, *Perspolis Fortification Tablets*, 1969.

4. transcription

۴. در این بخش معمولاً چند واژه ایلامی را برای استفاده بیشتر اهل تحقیق شرح داده است؛
۵. نامهای خاصی که در متن سند آمده مورد بررسی قرار گرفته. این نامها غالباً ایرانی است ولی در متنهایی که به زبان ایلامی است تغییراتی کرده است. درباره این نامها توضیحات عالمانه‌ای در این قسمت آورده است. برای نمونه در مورد نامی که در متن ایلامی به صورت *ma-u-ka* آمده، شرح داده است که مطابق قاعده تبدیل ۷ فارسی باستان به *m* ایلامی، باید در شکل ایرانی *vahauka* باشد (نیز نگاه کنید به: کتیبه بیستون، ستون ۴، سطر ۸۶).
۶. تاریخ صدور حواله که در پایان لوح آمده با تاریخ پیش از میلاد تطبیق داده شده است؛
۷. الواح دارای مهر هستند، این مهرها دسته‌بندی شده و برای هر دسته شماره‌ای در نظر گرفته شده. در پایان لوح، نوع مهر مشخص شده است.

اینک به گزارش وضع کارگران حقوق‌بگیر در این ۸۵ لوح می‌پردازیم:

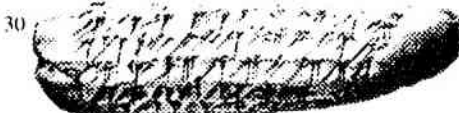
نخست باید گفت بیشتر کارگران ایرانی و ظاهراً اهل محل هستند. کارگرانی که از سایر نقاط امپراطوری ایران هخامنشی آمده‌اند، به‌طور واضح معرفی شده‌اند. مثلاً در نخستین لوح این مجموعه یک کارگر مصری که درودگر یا نجار بوده و نیز سرپرستی صد نفر کارگر را به‌عهده داشته است، دستمزد پنج‌ماه خود را یک‌جا دریافت داشته. حقوق ماهیانه او $6/5$ شیکل (*šekel*)^۱ بوده است.

نکته جالب که در تمامی این الواح بچشم می‌خورد، این است که کارگر می‌توانسته نصف حقوق دریافتی خود را، به صورت جنس دریافت کند و نیز بهای جنسی که دریافت می‌کرده، به صراحت در هر متن ذکر می‌شده و می‌توان ادعا کرد که نخستین تأمینی که برای کارگر در نظر گرفته شده همین است که هیچ‌کس نگرانی از این بابت نداشته که جنسی را گران‌تر بخرد و در نتیجه قدرت خرید او به نسبت به دستمزدی که دریافت می‌کرده همیشه ثابت می‌مانده است. نکته دیگر حائز اهمیت این است که احتمال دارد، مبلغ نقدی دریافتی، نصف دستمزد واقعی کارگر بوده و نیم دیگر را جنس—از فروشگاه دولتی، یا اگر دل‌مان می‌خواهد بگوئیم تعاونی—می‌گرفته است. نکته سوم اینکه در این متنها به‌ندرت به حقوق یک‌ماهه بر می‌خوریم یعنی حقوقها ماه به ماه پرداخت نمی‌شده، ما به حقوقهای دو ماهه، سه ماهه، چهارماهه و حتی دوازده ماهه

۱. واحد اصلی پول در این نوشته‌ها کرشه (*Karsa*) است. هر کرشه برابر است با ده شیکل (*šekel*)، و هر شیکل از حیث وزن کمی بیش از هشت گرم است. این پول به نقره است. باید توجه داشت که در آن زمان نسبت طلا و نقره، یک به سیزده ($\frac{1}{13}$) بوده؛ این نسبت امروز تقریباً یک به پنجاه ($\frac{1}{50}$) است. بنابراین اگر به نسبت امروز حساب کنیم این کارگر در ماه تقریباً ۲۵ گرم طلا دریافت می‌کرده است.

15

PLATE IX



16

PLATE X



بر می‌خوریم. برای نمونه در لوح شماره ۲۳ دو نفر کارگر، که کارشان ساختن درهای آهنی بوده، مزد دوازده ماه کار خود را - از فروردین تا اسفند یا بنابر تقویم هخامنشی از ادوکانی تاویخنه - یکجا دریافت کرده‌اند. اگر در نظر بگیریم که عده زیادی از کارگران قطعاً و نه احتمالاً زن و بچه هم داشته‌اند، نمی‌توان پذیرفت که آنها دوازده ماه گرسنگی را تحمل می‌کرده‌اند تا پدر خانواده در پایان سال حقوق خود را دریافت دارد. می‌توان در اینجا چند فرض را مطرح کرد:

نخست: کارگران که بیشتر محلی هستند از روستاهای نزدیک و دور - حتی از شیراز - به تخت جمشید برای کار می‌آمدند. زنان در خانه خود و با فرزندان زندگی می‌کردند و احتمالاً قطعه زمینی داشتند و چارپایانی که خوراک آنها را تأمین می‌کرد. شاید زنان و دختران، به کارهای دستی نیز می‌پرداختند و از فروش آنها درآمدی داشتند که کمک خرج زندگی آنها می‌شد. هنوز، چه در ایران و چه در بسیاری از نقاط جهان می‌توان پدرانی را یافت که در نقطه‌ای دور از زادگاه خود به کار مشغول‌اند و هر چند ماه یکبار به خانواده خود سر می‌زنند و دستمزد مدت کار خود را برای خانواده خود می‌برند. پیداست که می‌توان بلافاصله این احتمال را هم مطرح کرد که کسانی که دستمزد سه یا چهار ماه کار خود را دریافت می‌دارند، ترک کار آنها می‌تواند برای سرکشی به خانواده باشد و این را باید یک نوع مرخصی بدون حقوق تلقی کرد که پس از گذراندن روزها یا هفته‌هایی، بار دیگر به سرکار خود باز می‌گردند. معلوم است کسانی که مزد یک‌ساله را یکجا دریافت کرده‌اند، متأهل نبوده‌اند.

دوم: با توجه به اینکه کارگران، برای تأمین معاش و خورد و خوراک روزانه خود نیاز به پول داشته‌اند معقول نیست تصور کنیم در تمام مدت سه یا چهارماه یا بیشتر یا کمتر که دستمزدی نگرفته‌اند - احتیاجی به خوراک و مسکن و حتی لباس نداشته‌اند - بنابراین می‌توان به طور قطع اظهار نظر کرد که این مسائل کلاً به عهده کارفرما بوده است. می‌توان بر مطالب فوق بیماری را نیز اضافه نمود و نیز صدمات احتمالی ناشی از کارهای سخت و سنگینی که با توجه به ساختمان عظیم تخت جمشید، می‌توان انتظار داشت. من تصور می‌کنم که ما با یک نوع - هر نوعی که بشود پذیرفت، کم یا زیاد - پانسیون و بیمه سر و کار داریم. بدین معنی که در طول کار لباس و مسکن و خورد و خوراک کارگران را "صاحب کار" یا "کارفرما" عهده‌دار بوده و در مواقع بیماری و تصادفات و صدمات نیز در همان جا و به صورت رایگان تحت درمان قرار می‌گرفته است. با توجه به سازمان اداری بی نظیر هخامنشیان - چه پیش از آنها و چه پس از آنها و حتی در بسیاری از نقاط جهان امروز - به هیچ وجه چنین امری بعید نمی‌نماید.

نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است حضور کارگران غیر محلی و حتی غیر ایرانی در اینجاست؛ کارگرانی که از سایر متصرفات ایران هخامنشی آمده‌اند و در زمان ترک کار مزد خود را دریافت کرده‌اند. این

کارگران، از نظر دستمزد به هیچ وجه با دیگر کارگران تفاوتی ندارند؛ و در این الواح، از این ایالتها کارگرانی معرفی شده‌اند:

مصر، سوریه (در متن ایلامی: at.ti.ip آمده و در ترجمه، کامرون آن را به Hattian - احتمالاً هیتی یا حتی - برگردانده و در میان دو کمانک نوشته است syrian = سوریه‌ای)، کاریه^۱، یونان.

چنانکه پیش از این گفتیم در نخستین لوح این مجموعه، یک نجار یا درودگر مصری را داریم که در عین حال، سرپرستی صد کارگر - قطعاً نجار - را نیز عهده‌دار بوده. این استادکار، پس از پنج ماه، کار خود را ترک کرده و ناچار به وطن خود بازگشته. بنابراین دستمزد این مدت را یکجا دریافت نموده. در اینجا بد نیست برای نشان دادن نظم بی‌مانند سازمان اداری هخامنشی عین حواله پرداخت حقوق این مصری که چند سطر بیشتر نیست آورده شود:

"بردکاما (مسئول مستقیم کارگر) به "شاکا" (که او هم مسئول پرداخت دستمزدها و به عبارت دیگر، حسابدار بوده) گزارش می‌دهد: سه گرشه و دو شیکل و نیم نقره به "هردکاما" - نام او، یک درودگر مصری [و نیز] سرپرست صد [نفر] کارگر مزدور پارسه (نام اصلی تخت جمشید) که "وهوکا" مسئول [آنها] است، بپردازید. [معادل پولی] یک گوسفند سه شیکل، یک کوزه [شراب] یک [شکل]، برای ماههای آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند، روی هم پنج ماه. سال ۳۲ [داریوش]. یک مرد در ماه شش و نیم (۶/۵) شیکل دریافت می‌کند. [لوح] را "هیپی روکا" نوشت و از "مردوکا" رسید گرفت.

بدین طریق به نظر می‌رسد کارگران در تمام مدت کار، مخارجی نداشته‌اند و کارفرما متکلف هزینه زندگی آنها بوده است. در اینجا لازم است به یک لوح استثنایی نیز اشاره کنیم. در لوح شماره ۲۱ کتاب کامرون، دستور پرداخت دستمزد کسانی که به عنوان تنظیم‌کننده حسابها در خزانه تخت جمشید مشغول بوده‌اند بابت چهارماه، یعنی ماههای ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ (آذر تا پایان اسفند)^۲ صادر شده است. نکته جالب در این لوح استثنایی این است که تاریخ این دستور ماه دهم (دی ماه) است. یعنی این کارگران در ماه دوم، دستمزد خود را تا پایان ماه چهارم دریافت کرده‌اند. می‌توان چنین استنتاج کرد که این کارگران که ده نفرند، به هر دلیلی که تصور کنیم نیازمند پول بوده‌اند و خزانه‌داری تخت جمشید پیشاپیش حقوق ماههای آینده آنها را به صورت

۱. نقشی از یک "کاریه" ای در زیر تخت داریوش، در نقش رستم دیده می‌شود (طبقه دوم، آخرین نفر دست راست). نولدکه (ایرانیان و عربها، ص ۶۴) از این سرزمین در کتیبه‌های پالمیر، در سال ۱۹۳-م نام می‌برد و آنرا در حدود میشان می‌داند، جالب است بدانیم که این کاریه‌ای طلاکار بوده و دستمزد نسبتاً خوبی داشته است.
۲. این نامه‌ها، نام ماههای هخامنشی نیست. به سبب نامأنوس بودن آن نامه‌ها برای خوانندگان، من معادل اوستایی آنها را آوردم که اکنون نیز متداول است.



PLATE XIII

20

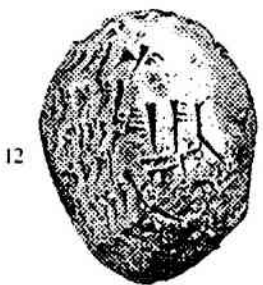


PLATE XIV

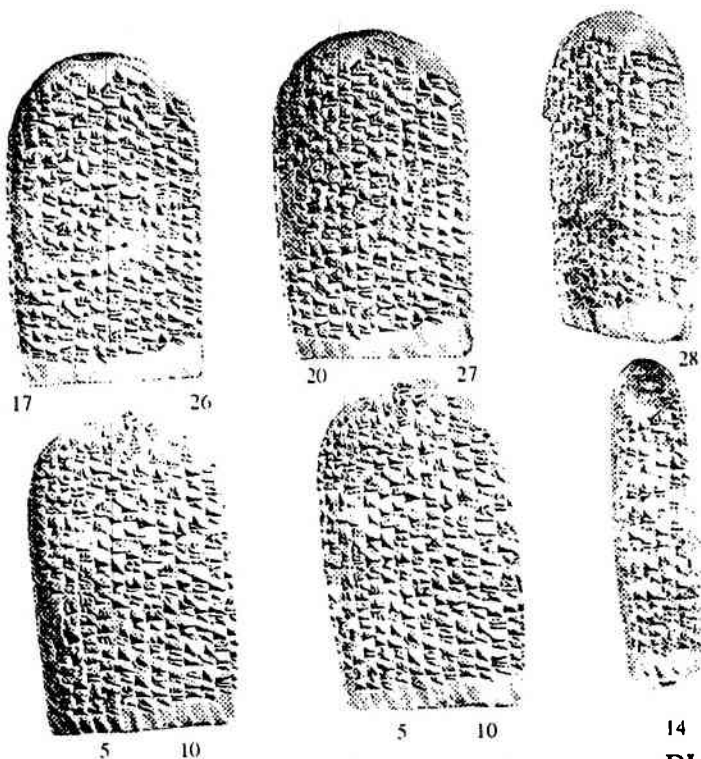
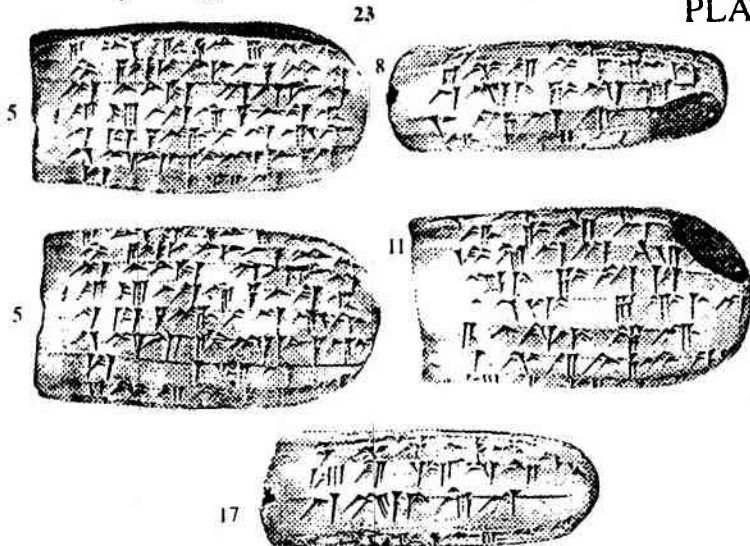


PLATE XV



مساعده یا پیش پرداخت و برای رفع نیازشان به آنها پرداخت کرده، مساعده دادن به کارگر را می توان یکی از مهم ترین مظاهر تأمین اجتماعی در بیست و پنج قرن پیش در جهان تلقی کرد. می توان ادعا کرد که همین یک لوح، نشان دهنده عمق توجه دستگاه دولت به زندگی مردم - حتی یک کارگر روزمرد - است که نه تنها بی سابقه بلکه حتی تا قرن‌ها پس از آن، نیز بدون لاحق‌ه باقی مانده است.

در میان این الواح ۸۵ گانه نکات فراوانی می توان یافت که به سبب محدود بودن صفحات مجله نمی توان به همه آنها پرداخت مگر فهرست وار، و من سعی می کنم نکات مهم آن را - تا آنجا که به بحث ما مربوط می شود در کمال اختصار نقل کنم :

کارگران تنها مردان نیستند، بلکه در میان آنها زن، پسر و دختر نیز کم نیست. چند نکته را باید متذکر شد :

به نظر می رسد سن قانونی در ایران باستان پانزده سالگی بوده است. چنان که در دین زرتشت نیز پسران و دختران تا این سن هنوز "اهل دین" شناخته نمی شوند و تنها پس از انجام مراسمی در هنگام رسیدن به سن بلوغ دینی، یعنی پانزده ساله شدن، به جرگه اهل دین در می آیند. بنابراین و با توجه به کارهایی که دختران و پسران در آن شرکت دارند می توان سن آنها را بین ۱۵ و ۱۸ سال تعیین نمود. مثلاً برای نمونه در این الواح دختران در این مشاغل شرکت دارند: طلاکاری (۳۷)، تهیه آب جو (۴۶)، تهیه شراب (۳۶)، ساختن زره (۵۲)، کار روی مس (۵۴)، نگهداری گوسفندان (۶۱)، صنعتگری (۶۹ و ۷۰). هیچ یک از این کارها را نمی توان به "دختر بچه"ها محول کرد. البته اما در تمام این گونه مشاغل، دستمزد پسران بیش از دختران است و نیز چنین است دستمزد مردان در مقایسه با زنان.

در لوح ۴۸ شش پسر، در خدمت یک بانوی احتمالاً مشخص و درباری، به کار حسابداری مشغول بوده اند و دستمزد ماهانه نسبتاً خوبی دریافت می کرده اند. به طور قطع باید گفت این پسران، "باسواد" بوده اند. البته در این الواح به حسابداران متعددی بر می خوریم ولی این یکی، نشان می دهد که به عکس تصور بسیاری، سواد به هیچوجه در انحصار طبقه یا گروه خاصی نبوده، نکته ای که حتی از این کار جالب تر است برابری دستمزد همین نوجوانان حسابدار و باسواد با یک خرکچی^۱ نوجوان است (لوح ۴۷). در این لوح یازده پسر یا نوجوان حواله دستمزد خود را گرفته اند. دستمزد اینان و دستمزد حسابداران نوجوان برابر و ماهیانه ۳/۵ شکل نقره است. تقریباً در همه کاری، زنان کارگر نیز، حضور دارند و در الواح (۱۵ لوح) از آنها سخن رفته است ولی چنانکه گفته شد دستمزد آنها معمولاً از دستمزد مردان کمتر است و در همه جا از

۱. واژه «خرکچی» به جای ass-driver آمده که کامرون در ترجمه خود از متن ایلامی به کار برده است.

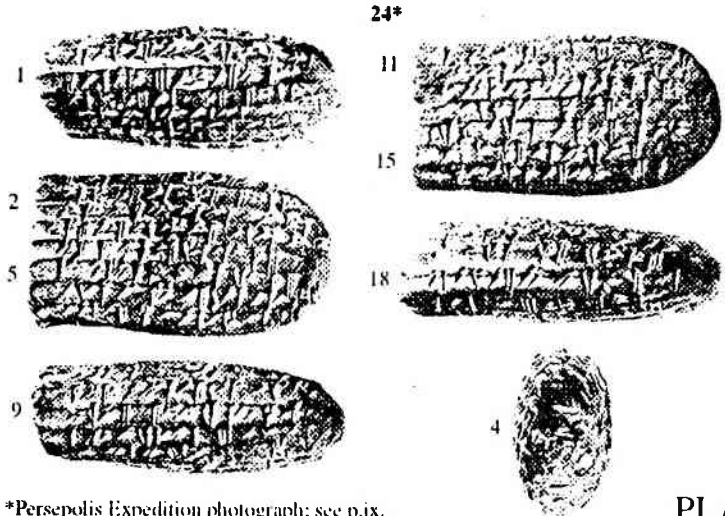
پسران بیشتر. پس از این خواهیم دید که در "الواح باروی تخت جمشید" دستمزد زنان و مردان برابر است و حتی گاه بیشتر و در برخی از کارگاهها زنان سمت سرپرستی و ریاست بر مردان را هم برعهده دارند. زنان را در این الواح در مشاغل طلاکار (لوح ۳۷)، آجوساز (۳۸ و ۴۶)، کار در خزانه (؟) (۳۹ و ۴۰)، متصدی مالیات (۴۱) یک نفر (و قطعاً زنی که چنین کاری برعهده دارد، باید باسواد باشد)، صنعتگر (۴۲، ۶۹ - ۷۰) مس کار (۴۹) چوپان (۵۰)، زره‌ساز (۵۲)، شراب‌گیر (۳۶) به کار مشغول‌اند.

در لوح دیگری (۶۹) تعداد ۹۲۴ کارگر، مزد ۱۰ روز کار خود را گرفته‌اند. این کارگران، صنعتگر یا پیشه‌ور بوده‌اند. متن لوح نشان می‌دهد که این عده برای انجام یک کار ضروری، از جایی دیگر، برای مدت محدودی (ده روز) فرستاده شده‌اند. در لوح آمده که اینها را "پاتی‌ناشا" نامی فرستاده است دستمزد این مدت کار این گروه به نسبت به سایر دستمزدها بالاست. فرض بر این است که این کارگران و صنعتگران راه، از مکانی - که احتمالاً به تخت جمشید نزدیک بوده، برای انجام یک کار فوری و ضروری و بسیار سنگین به تخت جمشید آورده و پس از انجام کار، به سر کار اصلی خود برگردانده‌اند - تعداد فراوان اینها باید به چنین منظوری بوده باشد - حتی می‌توان گفت دستمزد بالای این ده روز حالت پاداش دارد، نه حقوق.

اکنون که صحبت از پاداش شد، لازم است از پولی که به ۱۱۳ نفر چوپان داده شده است یاد کنیم. در صدر لوح شماره ۵، آمده است "به فرمان داریوش" و به هر یک از این چوپانان مبلغ هشت کرشه که برابر است با هشتاد شکیل نقره پرداخت شده است. هیچ توضیح دیگری در آن‌جا نیامده، این لوح از این جهت بی‌سابقه است که نه دستمزد و حقوق است و نه بین شبانان تفاوتی از نظر دریافت پول قائل شده‌اند. با این پول هر شبان می‌توانست برای خود ۲۶ گوسفند بخرد و دو شکل هم زیاد بیاورد. تقریباً می‌توان یقین کرد که این پرداخت یک نوع پاداش یا به مناسبت خاصی بوده و چون فرمان آن از سوی شخص داریوش صادر شده، نشان‌دهنده عمق توجه داریوش، حتی به زندگی شبانان بوده است تاریخ لوح معلوم نیست، کامرون احتمال می‌دهد که پس از سال ۳۰ حکومت داریوش نوشته شده است.

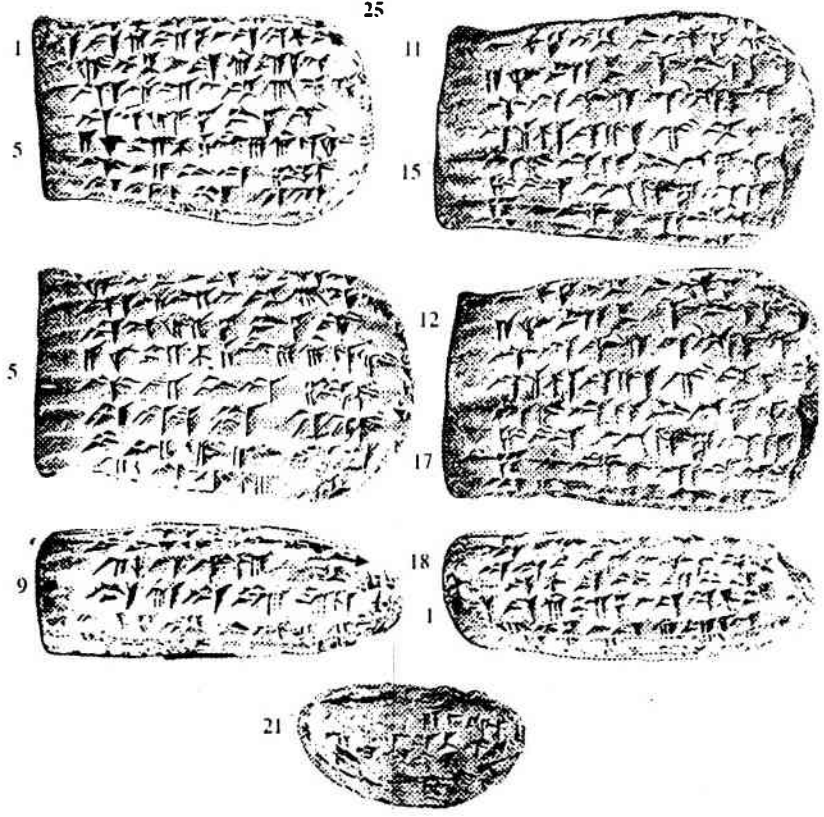
البته در یک لوح دیگر نیز از پرداختی نظیر این پرداخت - و به کلی غیر قابل توجیه - داریم. در لوح شماره ۴ به سیزده نفر، که نام یک یک آنها آمده پولهایی پرداخت شده: به چهار نفر، هر یک ۶۰۰ شکیل، به سه نفر، هر یک ۵۰۰ و به دو نفر هر یک ۳۰۰ و به چهار نفر هر یک ۲۰۰ شکیل داده شده است.

آنچه تاکنون گفته شد، مطالبی است که از همان ۸۵ لوح مندرج در کتاب کامرون استخراج کرده‌ایم و اینک می‌پردازیم به الواحی که در کتاب هالوک آمده است، یعنی "الواح باروی تخت جمشید" در این کتاب ۲۰۸۷ لوح ترجمه شده و متن اصلی ایلامی آن سطر به سطر در برابر ترجمه به صورت حرف‌نویسی به چاپ رسیده است.



*Persepolis Expedition photograph; see p.ix.

PLATE XVI



یکی از کسانی که در تحقیق در مورد هخامنشیان بیشترین و مفیدترین استفاده‌ها را از این کتاب کرده و استنتاجهای علمی فراوانی از این اسناد به دست داده است، بانوی دانشمند هایدماری کخ است. او در کتابی تحت عنوان از زبان داریوش^۱ تجزیه و تحلیل عالمانه‌ای از این اسناد به دست می‌دهد.

چون پروفیسور هالوک این مجموعه اسناد ۲۰۸۷ گانه را بر حسب موضوع دسته‌بندی کرده، کار محقق از این جهت بسیار آسان‌تر شده و دسترسی به اسناد و مدارک درباره موضوعات مختلف ساده‌تر شده است. اهمیت کلی اسناد، در بکریودن آنهاست. چنان‌که گفتیم پژوهندگان تاریخ عصر هخامنشی تا قبل از کشف یافت این اسناد، یک مدرک مطمئن در دست داشتند و آن کتیبه‌های هخامنشی بود و سپس نوشته‌هایی از دیگران و نه چندان مورد اعتماد. این دیگران در درجه نخست یونانیان هستند که بیشترین نوشته‌ها در میان آنان از هرودوت است و امروزه هر محقق بی‌نظری می‌داند که نیمی از نوشته‌های این "پدر تاریخ"، افسانه‌هایی است که خود او بافته و درباره یونانیان و نیز آنچه دیده و شنیده لاف زده و مبالغه کرده است و اروپاییان از دو سه قرن پیش نوشته‌های او و دیگر مورخان یونان را پیراهن عثمان کرده‌اند که اگر در فلان جنگ (ماراتون) یونان بر بربریت چیره نشده بود، جهان ما، چنان می‌شد و چنین می‌شد. البته کسان دیگری هم بودند که جز این می‌گفتند: "خوب نگاه کنید؛ در میان یونانیان مردم بد فراوان است. در صورتی که در میان بربرها (این عنوان، نخست برای هر غیر یونانی به کار می‌رفت) ملت‌های چندی است از قبیل ملت هند و ملت آریایی (ایرانیان خاص) که اخلاقشان مهذب و مبتنی بر تمدن است."^۲

گذشته از این نوع مطالب - که طول و تفصیل را در آن به هیچ وجه لازم نمی‌دانیم^۳ - باید از تحریفهایی که در این قرن‌ها در این کتابها صورت گرفته نیز سخن گفت که بدین ترتیب آن نیم اعتباری که داشته‌اند نیز خدشه‌دار می‌شود. اما اینک ما با اسنادی روبه‌رو هستیم که از بیست و چند قرن پیش تاکنون دست نخورده و باقی مانده است و هیچ‌گونه نسخه‌برداری از آن بعمل نیامده تا تصحیفی و تحریفی صورت گیرد. از آن گذشته، نوشته‌هایی برای تاریخ نبوده است که مورخی درباری، جعل و سرهم کرده و تعصب جاهلانه خود را گدازد. آن به خواننده تلقین کرده باشد. اینها همه صورتحسابهای دولتی است که مأموران و کارمندان دستگاه، برای بازرسیهای سالیانه و حسابرسی‌هایی که در مواقع معین به عمل می‌آمد نوشته‌اند و در یک بایگانی بسیار جالب و منظم نگهداری می‌شده است. به گفته خانم کخ در آن کتاب: "بازیابی این لوحها از این روی دارای اهمیت زیاد است که باستان نگاران، تاکنون تنها ناگزیر به استفاده از گزارشهایی بودند که از

۱. هایدماری کخ، از زبان داریوش، ترجمه دکتر پرویز رجبی، نشر کارنگ، ۱۳۷۶.

۲. آرتوستنس، به نقل از یونانیان و بربرها، شادروان امیرمهدی بدیع، ترجمه شادروان احمد آرام، ج ۱، ص ۱۰.

۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک. به کتاب بسیار با ارزش یونانیان و بربرها.

نویسندگان و مورخان غیرایرانی و بیش تر یونانی به جا مانده است که سرآمدشان هرودوت با کتاب بزرگش "تواریخ" بود. با این لوحها، برای نخستین بار به سرچشمه‌ای غنی از منابع دست اول بر می‌خوریم. منابعی آکنده از یادداشت‌های دیوانی موثق. محقق به هنگام استفاده از این منابع هرگز نگران نیست که مثلاً به ملاحظات سیاسی در منبعی تقلب شده باشد ... محقق به هنگام بررسی این سندها، پیوسته شگفت زده در می‌یابد که امپراطوری ایران باستان تا چه حد سازمان یافته و از بسیاری جهات "مدرن" بوده است.^۱

اکنون می‌پردازیم به آنچه که از این لوحها به دست آمده است. دربارهٔ توجه دستگاه دولتی به زندگی مردم در ابتدا لازم است گفته شود که مهم‌ترین درآمد دستگاههای دولت در زمان مورد بحث ما، از کشاورزی است و چنانکه می‌دانیم سرزمین ایران، گرچه از حیث زمین، با وجود کوهستانی بودن، بسیار غنی است و پهناور، از حیث منابع آب همواره و در طول تاریخ گرفتار تنگناهای بسیار شدید بوده است. ایرانیان از همان آغازهای تاریخ خود با ایجاد قنات که گاهی عمق مادر چاه آن، به صدمتر هم می‌رسید، کوشیدند این نقیصه را جبران کنند و تاکنون نیز قنات، کارآمدی خود را در این باره از دست نداده است. اما از زمان تشکیل دولت ماد و سپس هخامنشیان، تا پایان دوره ساسانی، در سرزمینهایی که قنات نمی‌توانست کارآمدی داشته باشد، بر روی رودخانه‌های کوچک و بزرگ "بند"هایی (سدها) ایجاد می‌کردند که بقایای دوره ساسانی آن هنوز پابرجاست. با این "بند"ها، کشاورزی رونق تازه‌ای گرفت و بر درآمد دولت و مردم از این طریق بسیار افزوده شد. با این حال کشاورزی در ایران، در طی سال بیش از سه تا چهار ماه وقت کشاورز را نمی‌گرفت و کشاورزان می‌توانستند در بقیه ماههای سال به مشاغل دیگر دست بزنند که امروز نیز چنین است.

از آن جا که اسناد مورد مطالعه ما به کارگران و کارمندان دولت مربوط می‌شود که در ازای کاری که انجام می‌دادند مزد - به صورت نقدی یا غیرنقدی، که ما همه آن را حقوق می‌دانیم - دریافت می‌کردند به تأمینهایی که برای این گروه وجود داشت می‌پردازیم و پیشاپیش می‌گوییم که گذشته از اسناد مندرج در کتاب پروفیسور هالوک از کتاب پر ارزش خانم کخ نیز فراوان استفاده کرده‌ایم و به همین جهت درودهای خود را نخست به روان آن استاد بزرگ تقدیم می‌کنیم و سپس ستایش می‌کنیم کوشش این بانوی دانشمند را، در نگارش این کتاب. باری چنانکه خانم کخ می‌نویسد: "طبقه‌بندی دستمزدها بسیار غنی و از جهاتی چنان مدرن است که گاه پیشرفته‌تر از امروز به نظر می‌آید."^۲

از این اسناد نخستین نکته جالبی که به دست می‌آید این است که کارگران خارجی به همان گونه که در الواح خزانه دیدیم (منظور کارگرانی غیرآریایی و ایران‌نژاد است که از سرزمینهای تصرف شده توسط ایرانیان، در

سمتهای کارمند و کارگر مشغول بوده‌اند) در مشاغل یکسان حقوق مساوی دریافت می‌کرده‌اند و هیچ تفاوتی میان آنها نبوده است.

همه کارگرانی که دارای حداقل حقوق بودند، برای جبران کسری زندگی‌شان به مناسبت‌های مختلف و به عنوانهای مختلف اضافه دریافت‌هایی داشتند و به طور منظم و احتمالاً هر دو ماه یکبار به آنها پادشهایی هم تعلق می‌گرفت.^۱

جز این پادشها، جیره ویژه‌ای از طرف دولت و به عنوان "کمک شاهانه" به کارگران داده می‌شد ... در میان این کمکها گاهی به میوه نیز بر می‌خوریم برای نمونه تعدادی از کارگران اهل کیلیکیه (واقع در آسیای صغیر) که در دامداری کار می‌کردند، ماهانه مقدار معینی انجیر می‌گرفتند. دادن این کمکها را سرپرست ویژه‌ای عهده‌دار بود که در فارسی باستان ud-da (مفتش، بازرس) خوانده شده است.

علاوه بر این اضافه پرداختهای همیشگی، یک نوع پرداخت دیگری بود با عنوان فارسی باستان ga.ma.kaš که آنرا "پیشکشی" معنی کرده‌اند. مثلاً در مورد زنان کارگری که کودکی به دنیا آورده بودند، پنج ماه تمام این پرداخت صورت می‌گرفت و به احتمال فراوان، در تمام این پنج ماه، کارگر زن از کار معاف بود. این نخستین بار است در تاریخ بشر که ما با "مرخصی زایمان" سروکار پیدا می‌کنیم. کارگرانی نیز که کارهای سنگین انجام می‌دادند، از این "پیشکشی" استفاده می‌کردند. میزان دستمزد کارگران بستگی کامل به مهارت و کارایی آنها داشت، هرچه سطح مهارت کارگر بالاتر می‌رفت به میزان حقوق او افزوده می‌شد. پیش از این گفتیم که در الواح خزانه مزد کارگران زن کمی از مزد مردان همکار کمتر بود. اما در این الواح، زنان و مردان در کارهای یکسان، مزد کاملاً یکسان گرفته‌اند.

ساعات کار نیز در دستمزدها تاثیر داشت. به ویژه زنانی که نمی‌توانستند به صورت تمام وقت کار کنند، کار نیمه وقت می‌گرفتند؛ که در این صورت مزد کمتری دریافت می‌کردند. بالاترین حقوقی که در این الواح آمده متعلق است به زنانی که سرپرستی کارگاهها را برعهده داشتند و ممکن بود که زیردستان آنها "مرد" هم باشند. این زنها، غالباً در کارگاههای خزانه یا کارگاههای تولیدی - مثلاً خیاطی - به این سمت منسوب بودند. در کارگاههای خیاطی، زنان خیاط با مهارتهای زیر یاد شده‌اند: دوزنده پالتوهای ظریف، دوزنده لباسهای ظریف، دوزنده لحاف، که پیداست حقوق اینها یکسان نمی‌توانسته است باشد. در یک لوح از زنانی که پالتوهای بسیار ظریف و لباسهای بسیار ظریف می‌دوخته‌اند سخن رفته است.

به کارگران در حین کار غذا هم داده می‌شد. در بعضی از الواح از آشپزهای زن یاد شده که برای کارگران

غذای عمومی، می‌پختند. بنابراین، غذای روزانه را هم باید به مزایای آنها افزود. لباس کارگران نیز به عهده کارفرما یعنی دولت بود. الواسی وجود دارد که در کارگاههای دولتی صدها زن دوزنده، نه تنها لباسهای اشرافی و پرزرق و برق برای خلعتهای شاهانه می‌دوخته‌اند، بلکه، به استناد صورتهای موجود، لباسهای کاملاً معمولی نیز در این کارگاهها تهیه می‌شد که فقط می‌تواند مصرف آن مربوط به کارگران باشد. بر این همه، کمکهای پراکنده دولتی را نیز باید به حقوقها اضافه کرد. این کمکها شامل کارگرانی می‌شد که کار سخت داشتند، یا در کار خود جدیت بیشتری به خرج می‌دادند و به هر حال نتیجه کار آنها، مورد توجه خاص قرار می‌گرفت. مثلاً در بالا گفتیم که در الواح خزانه، پرداخت وجوه بسیاری به تعدادی زیادی از شبانان به چشم می‌خورد.

محیط کار زنان و مردان همکار یکی بود و این امر امکان کارآموزی و ارتقای شغلی یکسانی را برای همه فراهم می‌کرد مخصوصاً، چنان‌که گفتیم از تعداد زیادی مدیر و سرپرست زن در این الواح صحبت شده است. نوشته یونانیان، که بنا به گفته آنها زنان ایرانی به کلی از مردان جدا و در زیر پرده بودند، با این اسناد به کلی باطل می‌گردد. حتی در مورد زنان اشرافی، به‌ویژه تصاویری که بر روی مهرهای خاص زنان اشراف دیده می‌شود، نشان می‌دهد که گفته‌های یونانیان درباره آنها نیز مصداق ندارد!

به گواهی الواح، تمام اعضای خانواده کارکنان دولت از نظر مالی زیرپوشش نظام اداری قرار داشتند علاوه بر حق عیال و اولاد، زندگی این خانواده‌ها از کشاورزی شخصی و نیز پرورش مرغ و گوسفند و بز نیز تأمین می‌شد. احتمالاً هر خانواده، برای خود مزرعه کوچک و باغچه‌ای داشته و بذر مورد نیاز خود را نیز بلاعوض دریافت می‌کرده است.

پیشه‌وران آزادی هم بودند که بعضاً محصول کار خود را به دولت می‌فروختند، برای مثال در لوحی از یک خیاط آزاد صحبت می‌شود که لباسهای تولیدی خود را به خزانه تحویل داده و بهای آنها را نیز دریافت کرده است.

دیوان هخامنشی، در مورد گرفتن مالیات نیز بسیار سخت‌گیر بود و مالیات دهندگان هیچ تفاوتی از این جهت با یکدیگر نداشتند. زمینها به‌دقت مساحی می‌شد و از صاحبان آنها، مالیات می‌گرفتند. احتمالاً فهرستهایی از دارایی اشخاص مشمول مالیات وجود داشته که حاصل کار "آمارگیران" بوده است. در یک لوح از حقوق کارمندی که در حال حرکت برای "شمارش" (یا آمارگیری) است، صحبت شده است. از اینجا معلوم می‌شود که در دولت هخامنشی "سرشماری" برای گرفتن مالیات - و احتمالاً سربازگیری در مواقع لزوم - انجام می‌شده است. در میان مالیات‌دهندگان به زنانی نیز بر می‌خوریم که قطعاً صاحب زمین و ملک بوده‌اند. حاصل آن سرشماریها، که به‌طور قطع اندازه ملک و درآمد و میزان محصول آن، معین و معلوم

می‌شد ایجاد یک اقتصاد مستحکم و پابرجا بود که اساساً باید آن را "اقتصاد دولتی" نامید. برکار آمارگیران دولتی، یک سازمان دیگر نظارت داشته که به صورت بازرس انجام وظیفه می‌کرده است.

پیداست که در چنین دولتی و با وسعت بی‌اندازه سرزمینهای تحت تصرف هخامنشیان راههای ارتباطی نقش بسیار اساسی داشته‌اند. ما از گزارشهای یونانیان از چنین راههایی اطلاع داریم ولی باید در نظر داشت که در این کشور پهناور امنیت راهها، در درجه اول اهمیت قرار داشت. به‌ویژه اینکه می‌دانیم، هخامنشیان تجارت جهانی را، از آسیا تا اروپا، از راه زمین در اختیار داشتند و داریوش با کندن کانال سوئز تجارت دریایی را نیز در انحصار ایران در آورد. بنابراین امنیت راهها نمی‌توانست نادیده گرفته شود. گرچه در الواح در این مورد به‌خصوص سخنی نرفته ولی قرائنی هست که نشان از این مسئله می‌دهد. مثلاً در یک لوح به گفته خانم کخ، با شگفتی می‌بینیم که دو مرد با هشت خدمتکار، بدون حتی یک محافظ، خزانه بابل، یعنی مالیات کشور بابل را از شهر بابل به تخت‌جمشید که بیش از ششصد کیلومتر فاصله دارد حمل کرده‌اند. از طرف دیگر چون دشمن خارجی که بتواند و قادر باشد به شهرهای ایران دست‌اندازی کند وجود نداشت، شهرها نیز فاقد بارو و برج و دیوارهای محافظ بودند: تنها در یک مورد، آن هم در یکی از کتیبه‌های داریوش در شوش از تعمیر یک دیوار خراب شده در یک شهر، که نام آن در کتیبه ریخته شده است، سخن می‌رود! در چند مورد از زنان و مشاغل آنها گفتیم، در اینجا بدنیست نظر دیگری به این موضوع بیفکنیم:

پلوتارک، در حیات مردان نامی، آنجا که از فرار تمیستوکلس، سردار آتنی، از آتن برای پناهنده شدن به دربار ایران سخن می‌گوید (کتاب پلوتارخ، ترجمه احمد کسروی، چاپ اول، ص ۳۶) می‌نویسد: [یکی از همراهان] تدبیری اندیشید که چون مردم آسیا، به‌ویژه ایرانیان غیرت زنان را سخت ننگ می‌دارند، نه تنها همسران خود، بلکه کنیزکان زرخرید را نیز می‌پایند، و چنان نگاهشان می‌دارند که باید همیشه درون خانه باشند و از در بیرون نیایند و هرگاه سفر کنند آنان را در چادرهای در بسته که از هر سوی آنان را فرا می‌گیرد جا داده بر روی گردونه‌ها می‌نشانند...^۲

پیداست که پلوتارک که نیم قرن پس از میلاد مسیح به دنیا آمده، اینها را به چشم خود ندیده و از دیگران نقل می‌کند الواح خزانه و نیز مدارک دیگری، مخصوصاً برخی تصاویر از روی مهرها، بطلان این نظر را به اثبات می‌رساند. البته می‌توان گفت که امکان دارد که در مورد زنان اشراف، برای اینکه مردم عادی چهره آنان را نبینند، چنین مطلبی تا حدی درست باشد اما نه به آن صورت که در کتاب پلوتارک آمده است، در حالی که

1. R.G. Kent, *Old Persian Grammar*, American Oriental Society, 1953, p. 141,142, DSe.

۲. کتاب پلوتارخ، ترجمه احمد کسروی، چاپ اول، ص ۳۶.

این الواح نیز بطلان این گزارش پلوتارک را ثابت می‌کنند. در بسیاری از موارد زنان و مردان در یک جا کار می‌کردند و چنان‌که بیش از این متذکر شدیم، حقوق زن و مرد برای کار یکسان مساوی و میزان حقوق و دستمزد آنان به مهارتشان در کار بستگی داشته نه به جنسیت آنان.

زنان زائو، پنج ماه مرخصی زایمان داشتند البته با گرفتن بخشی از حقوق، نه تمام آن.

زنان کارگری که کودک شیرخوار داشتند، در زمان کار کودک خود را به نوعی "مهدکودک" می‌سپردند.

به زنان شیرده، جیره اضافی داده می‌شد. تنها موردی که تفاوت بین پسر و دختر دیده می‌شود در

اینجاست که جیره اضافی مادرانی که پسر داشتند، بیشتر از مادران دختردار بود.

در کارهایی که متضمن سفر و رفت و آمد در جاده و دوربودن از خانه بود زنان دخالتی نداشتند.

در این الواح، در کار محاسبات و حسابرسی هم یادی از زنان نیست ولی چنان‌که دیدیم در لوح شماره ۴۱

کتاب کامرون الواح خزانه از یک زن در کار مالیات سخن به میان آمده است.

الواح متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد که شاهزاده خانمها و حتی ملکه‌های هخامنشی در بسیاری از

کارهای مردانه شرکت و دخالت داشتند و مرتباً به املاک خود سرکشی می‌کردند.

از الواح بر می‌آید که خانواده کارکنان دولت عبارت بوده از یک مرد، یک زن و فرزندان آنان. یعنی در این

طبقه مطلقاً تک همسری حکمفرماست. گویا تعداد زوجات هم از امتیازات طبقات اشرافی بوده است.

زنان می‌توانستند از شوهران خود طلاق بگیرند یا حتی در دادگاه، دعوای حقوقی مطرح کنند. به‌طور کلی

نظر خانم کخ درباره موقعیت زن در ایران هخامنشی و به‌ویژه در زمان پادشاهی داریوش بزرگ، این است که

"زن در زمان فرمانروایی داریوش بزرگ از چنان مقامی برخوردار بود که در میان همه ملت‌های جهان باستان

نظیر نداشت."^۱

چند نکته کوتاه که شاید چندین به بحث ما مربوط نباشد، این مقاله را به پایان می‌برد:

از یک نوع جیره مخصوص در الواح متعددی نام برده شده است که گویا به مناسبت‌های مختلف و شاید

مذهبی پرداخت می‌شده، و نام یا عنوان آن مناسبت‌ها در لوح آمده است. نامهای جیره‌ها از این قرار هستند:

جیرهٔ zippi، جیرهٔ satkime (این جیره به ۴۷ کارگر اسکودریایی، داده شده است)، جیرهٔ sat (بیشتر برای

زنان دیده شده است)، جیرهٔ karmazis (برای کارگران زن)، جیرهٔ kamakas، جیرهٔ rabakkas، جیرهٔ

zasizam که ما از مناسبت‌های آنها بی‌اطلاع هستیم.

محتمل است که این جیره‌ها مربوط به عیدها و جشنهای مذهبی و ملی، یا شاید به مناسبت اتفاقات

خاص باشد. اما به نظر می‌آید که مورد اول معتبرتر است. برخی حواله‌ها هم هست که برای امور مذهبی صادر شده. مثلاً در یک لوح، یک روحانی به نام *hatarbanuš*، مقدار نسبتاً زیادی شراب برای انجام مراسم خاص دریافت داشته است. در لوح دیگری *bakabana* نام یک روحانی دیگر، مقادیری غله برای تقدیم به خدایان اهورامزدا و میشدوشی (یک خدای ایلامی) دریافت داشته است.

آخرین نکته این‌که، در میان جیره‌ها، شراب کمتر فراموش شده است. اما پسرها و پاسبانان، نصف دیگران شراب می‌گرفته‌اند. می‌توان از کم‌ظرفیتی پسران برای نوشیدن شراب مطمئن بود و توجه خاص دستگاه را دید. اما پاسبانان؟ آیا برای این نیست که مبادا شراب زیاد، آنها را از انجام وظایف‌شان باز دارد؟ و بدین طریق امنیت مردمی که این پاسبانان موظف به برقراری آن هستند به خطر افتد؟!